**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری(دام ظله)**

**جلسه420 – 18/ 12/ 1399 تفصیل بین شک در مقتضی و رافع /اقوال /استصحاب**

**خلاصه مباحث گذشته و جلسه امروز:**

بحث درباره تفصیل بین شک در مقتضی و شک در رافع بود. مرحوم شیخ انصاری با تمسک به کلمه نقض، اخبار استصحاب را مختص به شک در رافع و احراز مقتضی می داند. در این جلسه با توجه به معنای کلمه نقض، این کلام مرحوم شیخ انصاری مورد نقد قرار می گیرد.

## کلام شهید صدر در پاسخ به مرحوم شیخ

شهید صدر در بحث جریان استصحاب در موارد شک در مقتضی، فرمود: شیخ انصاری با بیانی در صدد اثبات اختصاص ادله استصحاب به شک در رافع است. این مطلب دو مقدمه دارد.

مقدمه اول: نقض حقیقتا به متیقن نسبت داده می شود.

مقدمه دوم: نسبت نقض به متیقن تنها در جایی صحیح است که متیقن متقضی بقاء داشته باشد.

شهید صدر ابتدا درباره مقدمه دوم صحبت می کنند و در توضیح مقدمه دوم می فرمایند: نقض در مقابل ابرام است و باید هیئت اتصالی وجود داشته باشد که این هیئت اتصالی از بین برود. هیئت اتصالی به معنای حقیقی وجود ندارد و در اینجا معنای مجازی از آن اراده شده است. معنای مجازی نیازمند مصحّح است و مصحّح موجود در این معنای مجازی، در جایی است که مقتضی برای بقاء موجود باشد.[[1]](#footnote-1)

پیش از ادامه بیان شهید صدر، به این نکته اشاره می شود که شهید صدر به نحوی تقریب کرده که گویا استعمال نقض در موارد رفع ید از شیء صحیح نیست اما لحن مرحوم شیخ این نیست که در مواردی که مقتضی احراز نشده، نمی شود نقض را استعمال کرد بلکه ادعای خلاف ظهور می کنند. ایشان بیان کرده: اقرب المجازات در جایی است که مقتضی وجود داشته باشد و معنایی که تناسب بیشتری با معنای حقیقی دارد، احراز مقتضی است. اما معنای رفع ید از مطلق شیء معنای بعید است و در موارد دوران امر بین مجاز بعید و مجاز قریب، باید به مجاز قریب ملتزم شد.

شهید صدر در پاسخ به کلام شیخ می فرماید: هر چند نقض در مقابل ابرام است. اما در ابرام، هیئت اتصالی اخذ نشده بلکه هیئت فصلی به معنای در هم تنیدگی و تو در تویی، اخذ شده است. مجرّد اتصال دو شیء به یکدیگر، حالت در هم تنیدگی را ایجاد نمی کند. ایشان در ادامه می فرماید: ظاهرا نقض، مطلق از بین بردن در هم تنیدگی نیست بلکه در آن مفهوم شدت اخذ شده است و در جایی که شیء با قوت و شدّت از بین برود، کلمه نقص صدق می کند. در استصحاب به این تناسب کلمه نقض به کار رفته که شدّت فجیع بودن از بین بردن یقین با شک را القا کند.

ایشان توجیهی برای کلام شیخ انصاری مطرح کرده که مرحوم شیخ هیئت برمیه و فصلیه را قصد کرده نه هیئت اتصالیه و مدعی هستند در جایی که مقتضی وجود دارد، بین حدوث و بقاء ملازمه ادعایی وجود دارد و به ملاحظه وجود اقتضای بقاء، می توان گفت: حصه حدوثیه و بقائیه با هم تلازم دارند اما در صورتی که چنین اقتضایی وجود نداشته باشد، نمی توان هیئت فصلیه را و لو به بالمسامحه موجود دانست.

شهید صدر این توجیه را صحیح نمی داند زیرا مجرّد فرض ملازمه در عالم ذهن، برای تصحیح عبارت کافی نیست و باید در کلام به آن ملازمه اشاره شده باشد و نقض یا به خود ملازمه نسبت داده شود یا به متلازمان بما هو متلازمان نسبت داده شود به نحوی که ملازمه بودن به نحوی از انحاء در کلام اخذ شده باشد. بنابراین مجرّد وجود ملازمه در موارد احراز مقتضی بدون اخذ این ملازمه‌ی مسامحی در کلام، برای تصحیح نسبت کافی نیست. به عبارتی دیگر، اسناد نقض به یک شیء، به مجرّد اینکه ملازمه ای در عالم ذهن متکلم وجود داشته باشد، کافی نیست و باید ملازمه و هیئت فصلیه و لو بالمسامحه و بالعنایه و المجاز در کلام اخذ شود.

## معنای کلمه نقض از دیدگاه شهید صدر

ایشان در ادامه می فرماید: در مفهوم نقض دو امر اخذ شده است:

یکی حلّ که نقض به معنای حلّ و پاره کردن در هم تنیدگی وچسبیدگی موجود در شیء است با به تعبیر فارسی تابیدکی آن را باز کند.

دومی شدّت و قوّت است.

گاهی در استعمال مجازی کلمه نقض، هر دو عنصر کنار گذاشته می شود و در مطلق رفع ید استعمال می شود و گاه شدّت حفظ می شود و عنصر اول کنار گذاشته می شود.

در مورد بحث گفته می شود: یا یقین به معنای متیقن است یا یقین به معنای صفت یقین.

اگر یقین به معنای متیقن باشد، عنصر اول موجود در نقض کنار گذاشته شده و به اعتبار قوّت و شدّت، کلمه نقض به کار رفته است.

اگر یقین به معنای صفت یقین باشد، می توان هر دو عنصر را حفظ کرد به این اعتبار که یقین با متیقّن نوعی چسبیدگی دارد.

ایشان می فرماید:

و إن بنينا على الثاني- أي: إنّ المقصود باليقين هو اليقين لا المتيقّن- فالعنصر الأوّل من مفهوم النقض- أيضاً- محفوظ في المقام؛ و ذلك باعتبار ما يُرى في مفهوم اليقين من التفاف حول المتيقّن، و انفتال معه، كما هو الحال في سائر الصفات الحقيقية ذات الإضافة، و بهذه المناسبة ينسب النقض إلى العهد و إلى البيعة، فكأنّه يقول: لا تنقض اليقين و لا تفصله عن المتيقّن.[[2]](#footnote-2)

ایشان در ادامه می فرماید: اگر بپذیریم در مفهوم یقین ابرام اخذ نشده، حفظ عنصر دوم که شدّت و قوّت حلّ است برای صحت این استعمال کافی است.

ریزه کاری هایی در کلام شهید صدر وجود داشت که در جلسه گذشته درباره آن صحبت کردیم و در این جلسه، ادامه مطالب دیروز را بیان می کنیم.

### اشکال: عدم اخذ شدّت در مفهوم نقض

عمده نکته ای که شهید صدر به آن تکیه دارد، وجود شدّت و قوّت در مفهوم نقض است. اما در هیچ یک از کتب لغت، به این معنا اشاره نشده است. مرحوم آقای اراکی از مرحوم میرزای شیرازی نقل کرده که نقض، به معنای رفع هیئت اتصالیه نیست. ایشان تعبیر می کند: نقض به این معناست که هیئت اتصالیه شیء را از بین ببرد با حفظ ماده.

اولا: نقض به معنای قطع و رفع هیئت اتصالیه نیست. چنانچه در کلام برخی از آقایان مطرح شده که دو تکه کردن طناب، نقض الحبل نیست. بلکه نقض الحبل از بین بردن تابیدگی طناب است. در جلسه گذشته به برخی از عبارات اشاره شد که ابرام به معنای در هم تنیدن دو طناب برای درست کردن طناب محکم تر است. گویا نقض به معنای از بین بردن استحکام موجود در طناب است. اسناد نقض به ساختمان به این معناست که اجزاء ساختمان را از هم منفصل می کند. استفاده از بمب و پودر کردن اجزاء ساختمان، نقض نیست بلکه نقض به معنای از بین بردن هیئت ساختمانی و جدا کردن اجزاء ساختمان است به این صورت که هیئت ساختمانی از بین رفته اما اجزاء آن جدا جدا باقی است.

شاید به همین اعتبار جواب نقضی و حلّی تعبیر می شود. جواب حلّی جواب اساسی تری نسبت به جواب نقضی است. در جواب نقضی، ترکیب اشکال را از بین برده اما قلع ماده فساد و اشکال نشده است در حالی که در حلّ، ماده اشکال نیز از بین می رود.

#### عبارات اهل لغت درباره معنای نقض

در ادامه به برخی از عبارات در معنای نقض، اشاره می شود:

کتاب العین: النَّقْضُ‏: إفساد ما أبرمت من حبل‏ أو بناء و النِّقْضُ‏: البناء المَنْقُوض، يعني اللبن (به معنای آجر) إذا خرج منه.[[3]](#footnote-3)

الصحاح: النَّقْضُ‏: نَقْضُ البناءِ و الحبلِ و العهدِ.[[4]](#footnote-4)

مفردات راغب: النَّقْضُ‏: انْتِثَارُ العَقْدِ مِنَ البِنَاءِ و الحَبْلِ، و العِقْدِ، و هو ضِدُّ الإِبْرَام‏[[5]](#footnote-5)

یعنی: پاره کردن و باز کردن در هم تنیدگی و استحکام موجود در بناء، حبل و عقد. در ادامه آمده است:

يقال: نَقَضْتُ‏ البِنَاءَ و الحَبْلَ و العِقْدَ (به معنای گردنبند)، ... و من نَقْضِ الحَبْل و العِقْد استُعِيرَ نَقْضُ العَهْد

نقض عهد استعاره از نقض حبل و عِقد است. پاره کردن گردنبد به این معناست که ماده اصلی گردنبد موجود است اما به صورت هیئت یکپارچه وجود ندارد.

مجمع البحرین عبارتی را از زمخشری نقل کرده که علی القاعده در کشاف ذیل همین آیه موجود است:

قوله تعالى: يَنْقُضُونَ‏ عَهْدَ اللَّهِ\* [2/ 27] قال الزمخشري‏ النَّقْضُ‏ الفسخُ و فك التركيب. فإن قلت: فمن أين ساغ استعمال‏ النَّقْضِ‏ في العهد؟ قلت: من حيث تسميتهم العهد بالحبل على الاستعارة، لما فيه من ثبات الوصلة بين المتعاهدين، و منه قَوْلُ ابْنِ التَّيِّهَانِ فِي بِيعَةِ الْعَقَبَةِ" يَا رَسُولَ اللَّهِ ص إِنَّ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ الْقَوْمِ حِبَالًا وَ نَحْنُ قَاطِعُوهَا".قال: و هذا من أسرار البلاغة و لطائفها أن يسكتوا عن ذكر الشي‏ء المستعار ثم يومئوا إليه بذكر شي‏ء من روادفه، فينبهوا بتلك الرمزة على مكانه.[[6]](#footnote-6)

تشبیه بیعت و پیمان به یک طناب، به چه ملاحظه ای است؟

آیا به این ملاحظه است که گویا طنابی ما و آنها را به یکدیگر متصل می کند و نمی توانیم از هم جدا شویم و برای جدا شدن باید طناب قطع شود؟

یا به این ملاحظه است که گویا ما یک طناب دست ماست و طنابی دست آنهاست و ما این دو طناب را با بیعت به هم گره می زنیم؟ ابرام به همین معنا بود که دو طناب به هم گره بخورد و به طناب محکم تر تبدیل شود. با این کار طناب محکمی ایجاد شده که دست هر دوی ماست. نقض عهد نیز به این ملاحظه است که در هم تنیدگی دو طناب جدا می شود و دیگر طناب ها به هم چسبیده نیست و اصل طناب هر دو طرف، برای او باقی می ماند.

به هر حال نوعی به هم پیوستگی و از هم جدایی ناپذیری در بیعت و عهد وجود دارد و به لحاظ متصل کردن دو شیء به هم، بیعت و عهد به طناب تنظیر شده است و در جایی که به هم پیوستگی بیعت و عهد از بین برود و لو با عمل نکردن به آن، نقض تعبیر شده است.

### کلام میرزای شیرازی: اطلاق نقض به اعتبار استحکام قلب با یقین

به تناسب به این نکته اشاره می شود که در کلام آقای اراکی از قول مرحوم میرزای شیرازی، مطلبی را درباره مفهوم استحکام در عقد و پیمان نقل کرده است: قلب دو طرف عقد پیش از عقد، آرام نیست و قلب او به همه طرف می رود و پس از ملتزم شدن به پیمان، قلب او برای عمل به مفاد عقد، مستحکم می شود. پس به اعتبار استحکام قلبی برای عمل به این شیء، عقد اطلاق شده است. یقین هم به همین اعتبار است و در صورتی که انسان یقین ندارد، حالت تردّد و تشطّط دارد و با حصول یقین، تشطّط و تردّد او بر طرف می شود.[[7]](#footnote-7)

#### اشکال: اطلاق نقض به اعتبار ترتب آثار بر یقین

به نظر نمی رسد اطلاق عقد و یقین به این ملاحظه باشد. عقد و پیمان دو طرف دارد و به اعتبار گره خوردن التزام متعاقدین به یکدیگر به آن عقد گفته می شود. در عبارت منقول از زمخشری (إِنَّ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ الْقَوْمِ حِبَالًا) نیز طناب هایی فرض شده که ما و قوم را با همدیگر مرتبط کرده است. اهل مدینه و اهل مکه پیمان هایی داشتند که این پیمان ها با بیعت عقبه از بین می رود و این طناب هایی که اهل مدینه و اهل مکه را پیوند داده و به هم متصل کرده، از بین می رود. پس کلمه بیعت به این اعتبار اطلاق شده که التزامات مرتبطی بین این دو وجود دارد. عهد نیز به همین صورت است و پیمانی دو طرفی است که دو طرف را به یکدیکر متصل می کند و نقض عهد، این دو طرف را از هم جدا می کند و به هم پیوستگی دو طرف را از بین می برد. طبق نقل مرحوم آقای اراکی از قول میرزای شیرازی، نحوه استعاره نقض یقین و نقض عهد و پیمان یکسان است اما به نظر می رسد نحوه استعاره این دو با هم متفاوت است. از کلام شهید صدر برداشت می شود که به اعتبار چسبیدگی یقین به متیقّن بر آن نقض یقین اطلاق شده است مانند صفات ذات اضافه. اما به نظر می رسد مصحّح اطلاق نقض به نحو دیگری است.

در توضیح باید گفت: یقین با متیقن ارتباط دارد چنانچه شک با مشکوک ارتباط دارد. اگر بپذیریم مصحّح اطلاق نقض یقین جدا کردن یقین از متیقّن باشد، آیا در نقض شک می توان گفت: شک را از مشکوک جدا کرد؟ این ملاحظه درباره مشکوک صدق نمی کند. شهید صدر به نحوی تعبیر کرده که گویا اطلاق نقض در تمام اوصاف ذات اضافه، به اعتبار جدا کردن وصف از موصوف است اما این مطلب صحیح نیست و در خصوص یقین، ارتباط خاصی بین یقین و متیقن وجود دارد و ممکن است در خصوص یقین، اطلاق نقض به اعتبار جدا کردن یقین از متیقن باشد.

در روایات استصحاب بیان شده: یقین را به وسیله شک نقض نکن و شک را به وسیله یقین نقض کن. به نظر می رسد، یقین به مثابه یک ساختمان فرض شده که این بناء یقینیه آثار و اقتضائاتی دارد و با خراب شدن ساختمان، آثار یقین از بین می رود. اثر طبیعی یقین این است که طبق متیقَّن رفتار می شود و مثلا کسی که یقین به وجود شیر دارد، فرار می کند. پس جری عملی طبق متیقَّن از آثار یقین تلقی می شود. چنانچه شک نیز آثاری دارد و شاکّ نمی تواند مشکوک را واقعی فرض کند و طبق آن رفتار کند. مثلا کسی که شک دارد زید آدم خوبی است یا بد؟ نمی تواند زید را آدم بد فرض کند و آثار آن را مترتب کند. این عدم ترتیب اثر که اثر شک است با نقض شک به وسیله یقین، از بین می رود و با تبدیل شک به یقین، آثار متیقن مترتّب می شود. پس به اعتبار بنایی که اجزاء آن به هم متصّل است، آثار بنا بر آن مترتب می شود و ترتّب آثار به این معناست که متیقَّن موجود فرض می شود و آثار متیقَّن مترتب می شود بر خلاف شک که در این فرض، آثار متیقَّن بار نمی شود. پس با از بین رفتن شک با یقین، عدم ترتیب آثار به ترتیب آثار تبدیل می شود و با از بین رفتن یقین با شک، ترتیب آثار به عدم ترتیب آثار تبدیل می شود. در نتیجه، نقض به معنای بار نکردن اثر شیء است و آن اثر بر هیئت مجموعی مترتب می شود و ما دامی که این ساختمان وجود دارد، اثر مترتب می شود.

به نظر می رسد، مصحّح تعبیر نقض نیز همین تشبیه یقین به ساختمان است نه تشبیه یقین به حبل و ریسمان. چنانچه نقض تنها در نقض حبل استعمال نمی شود و نقض بناء نیز از استعمالات نقض است. خلاصه آنکه، نقض الیقین از باب استعاره نقض البناء است. با توجه به این استعاره، لازم نیست مقتضی برای بقاء فرض شود تا استعاره تصحیح شود.

### کلام مرحوم حائری: عدم نقض مقتضی بقاء

در اینجا به مطلب قشنگی که حاج آقا مرتضی حائری در مبانی الاحکام دارند، اشاره می شود. ایشان می فرماید: چنین گفته شده که در موارد شک در رافع به دلیل وجود مقتضی برای بقاء، شیء باقی فرض می شود و هیئت اتصالی برای آن در نظر گرفته می شود. اما سوال این است که آیا با نقض، مقتضی بقاء شیء نقض می شود؟ پاسخ منفی است و رفع ید از انجام عمل نقض مقتضی نیست و به خاطر وجود مانع است. پس کسی که مخالف مقتضی عمل می کند، با حفظ وجود مقتضی به جهت وجود مانع بر طبق مقتضا عمل نمی کند. بنابراین این ملاحظه در نقض که از بین بردن مقتضی است، در اینجا در نظر گرفته نشده است. بلکه ابرام موجود در یقین در نظر گرفته شده و ابرام به خاطر وجود مقتضی است بلکه به خاطر عمل طبق یقین است. نقض یقین به این معناست که آثار مترتب بر یقین در مقام عمل مترتب نشود و شارع می گوید: بگو یقین موجود است و به این اعتبار که باید طبق یقین مشی عملی داشته باشی، آن را نقض نکن.

1. مباحث الاصول، ج 5، ص: 232 [↑](#footnote-ref-1)
2. مباحث الاصول، ج 5، ص: 234 [↑](#footnote-ref-2)
3. كتاب العين ؛ ج‏5 ؛ ص50 [↑](#footnote-ref-3)
4. الصحاح ؛ ج‏3 ؛ ص1110 [↑](#footnote-ref-4)
5. مفردات ألفاظ القرآن ؛ ص821 [↑](#footnote-ref-5)
6. مجمع البحرين ؛ ج‏4 ؛ ص232 [↑](#footnote-ref-6)
7. أصول الفقه، ج‏2، ص: 289 المعنى الحقيقي لمادّة النقض غير ممكن الإرادة في الرواية؛ لوضوح أنّه ليس فى البين شي‏ء له أجزاء محسوسة خارجيّة حتّى يرد فيه الإبرام و النقض، و لكن يمكن أن لا يكون للشي‏ء أجزاء محسوسة و كان استعارة مادّة النقض فيه مناسبة، و ذلك كما في نقض العهد و البيعة، وجه المناسبة أنّ العهد عبارة عن بناء القلب على الفعل أو الترك، و ما دام لم يحصل البناء فكأنّما أجزاء القلب متشتّتة، تذهب تارة جانب الفعل و اخرى جانب الترك، و إذا حصل البناء يجتمع أجزاء القلب و تصير مستحكمة و واقفة على جانب واحد. و كذلك البيعة عبارة عن بناء القلب على مساعدة الغير، فما دام لم يحصل البناء فكأنّما أجزاء القلب متشتّتة دائرة بين المساعدة و عدمها، و إذا حصل البناء اجتمع أجزاء القلب و صارت مستحكمة واقفة على جانب المساعدة، فنقض العهد و البيعة عبارة عن جعل أجراء القلب متشتّتة كالأوّل و دائرة بين الفعل و الترك أو المساعدة و عدمها.

و من قبيل ما ليس له أجزاء محسوسة، و لكن يناسب استعارة مادّة النقض فيه وصف اليقين؛ فإنّه ما دام لم يحصل هذا الوصف فكأنّما أجزاء القلب متشتّتة تذهب تارة إلى جانب الوجود و الوقوع، و اخرى إلى العدم و اللاوقوع، فإذا حصل هذا الوصف اجتمعت الأجزاء و صارت مستحكمة و واقفة في جانب واحد، فنقض اليقين عبارة عن جعل أجزاء القلب شتاتا كالأوّل. [↑](#footnote-ref-7)